

تاریخ ایران: روایتی دیگر

دیسرہ مجموعہ: بھراد کریمی



پایان دو قرن سکوت

امیر حسین حاتمی



تقدیم به روح جستجوگر عبدالحسین زرین کوب  
(۲۷ اسفند ۱۳۰۱ - ۲۴ شهریور ۱۳۷۸)

---

سرشناسه: حاتمی، امیرحسین  
عنوان و نام پدیدآور: پایان دو قرن سکوت: نخستین پویه‌ها در راه استقلال  
ایران/امیرحسین حاتمی؛ دبیر مجموعه بهزاد کریمی.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.  
فروست: تاریخ ایران، روایتی دیگر؛ ۳.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۲۳-۰  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه  
یادداشت: نمایه  
موضوع: ایران - تاریخ - طاهریان، ۲۰۵-۲۵۹ق.  
موضوع: Iran -- History -- Tahirids, 821-873  
شناسه افزوده: کریمی، بهزاد، ۱۳۵۸ -  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ پ۲/ح۲/۶۰۰ DSR  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۴۵۱  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۹۹۰۷۸

---



# پایانِ دو قرن سکوت

نخستین پویه‌ها در راه استقلال ایران

امیرحسین حاتمی

---

دبیر مجموعه: بهزاد کریمی

---





### انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶ ۴۰ ۸۶ ۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

\* \* \*

امیرحسین حاتمی

پایان دو قرن سکوت

نخستین پویه‌ها در راه استقلال ایران

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۴۲۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-423-0

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۵۰۰۰ تومان

## فهرست

- ۶..... رویدادهای مهم در پایانِ دو قرن سکوت
- ۹..... سخن دبیر مجموعه
- ۱۱..... پیشگفتار
- 
- ۱۷..... ۱. اسلام در ایران
- ۳۱..... ۲. سرزمین نور و طلوع
- ۴۱..... ۳. پیشگام استقلال ایران
- ۸۳..... ۴. رسم‌های نیکو
- ۱۱۳..... ۵. امیرانِ خفته
- ۱۲۷..... ۶. شهریار ایرانی، فرهنگ ایرانی
- 
- ۱۳۹..... نگاه آخر
- ۱۴۵..... منابع
- ۱۴۸..... نمایه

## رویدادهای مهم در پایان دو قرن سکوت

ق. ۵۱۵ هـ

شوال ۱۵ هـ ق  
نبرد قادسیه.

ربیع الاول ۲۱ هـ ق  
نبرد نهاوند.

جمادی الاولى ۱۲۲ هـ ق  
انقراض دولت اموی به دست ابومسلم خراسانی.

شعبان ۱۲۷ هـ ق  
قتل ابومسلم.

ذوالحجّة ۱۸۶ هـ ق  
تصمیم هارون الرشید مبنی بر تعیین تکلیف مسئله ولایتعهدی.

۱۹۱ هـ ق  
برکناری علی بن عیسی بن ماهان از امارت خراسان.

شعبان ۱۹۲ هـ ق  
آغاز سفر هارون به خراسان.

۱۹۴ هـ ق  
برکناری مأمون از ولایتعهدی امین.

جمادی الآخر ۱۹۵ هـ ق  
حرکت سپاه امین از بغداد به سمت خراسان.

۱۹۵ هـ ق  
انتصاب طاهر بن حسین به فرماندهی سپاه مأمون.

ق. ۵۱۹۵ هـ

شعبان ۱۹۵ هـ ق  
پیروزی طاهر بر سپاه علی بن عیسی بن ماهان در ری.

محرم ۱۹۸ هـ ق  
تصرف بغداد و قتل امین به دست طاهر.

۵۱۹۹ هـ ق  
عزیمت طاهر به رقه.

رمضان ۲۰۱ هـ ق  
تعیین امام رضا (ع) به ولایتعهدی مأمون.

صفر ۲۰۳ هـ ق  
شهادت امام رضا (ع).

صفر ۲۰۴ هـ ق  
ورود مأمون به بغداد.

صفر ۲۰۴ هـ ق  
احضار طاهر به بغداد.

ذوالقعدة ۲۰۵ هـ ق  
بازگشت طاهر به خراسان با فرمان حکومت.

۲۰۷ هـ ق  
اعلام استقلال طاهر از خلافت عباسی.

جمادی الآخر ۲۰۷ هـ ق  
مرگ نابهنگام طاهر.

ق. ۵۲۰۷ هـ

۲۰۷ هـ ق  
انتخاب طلحه بن طاهر به جانشینی طاهر.

ربیع الاول ۲۱۳ هـ ق  
مرگ طلحه بن طاهر.

۲۱۴ هـ ق  
انتصاب عبدالله بن طاهر به امارت خراسان.

۲۱۸ هـ ق  
مرگ مأمون.

۲۱۹ هـ ق  
شورش محمد بن قاسم علوی.

۲۲۴ هـ ق  
شورش مازیار بن قارن.

ربیع الآخر ۲۳۰ هـ ق  
مرگ عبدالله بن طاهر.

۲۳۰ هـ ق  
جانشینی طاهر بن عبدالله.

ذوالحجّة ۲۳۲ هـ ق  
به خلافت رسیدن متوکل عباسی.

۲۴۴ هـ ق  
مرگ ابراهیم بن حصین، والی طاهری سیستان.

محرم ۵۲۴۷ق.

بیعت مردم سیستان با یعقوب لیث صفاری.

ق.۵۲۵۰

قتل صالح بن نصر به دست یعقوب.

ق.۵۲۵۰

ورود حسن بن زید علوی به طبرستان و اخراج حاکم طاهری این منطقه.

رجب ۵۲۴۸ق.

مرگ طاهر بن عبدالله.

شوال ۵۲۵۹ق.

ورود یعقوب بن لیث به نیشابور و سرنگونی دولت طاهری.

ق.۵۲۴۸

جانشینی محمد بن طاهر.

## سخن دبیر مجموعه

شاید بتوان «هویت‌یابی» را مهم‌ترین انگیزه برای مطالعه گذشته دانست. آدمیان علاقه‌مندند بدانند در انتهای کدام زنجیره حوادث قرار گرفته‌اند و محصول کدام شرایط تاریخی‌اند. ایران با داشتن تاریخی بلند و پُرفراز و نشیب می‌تواند عناصر تاریخی بسیاری برای «هویت‌سازی» در اختیار ایرانیان قرار دهد. یک بررسی گذرا نشان می‌دهد پاسخ‌های مختلف و متفاوتی به این نیاز داده شده است. این پاسخ‌ها را می‌توان در دوره معاصر در سطوح مختلفی طبقه‌بندی کرد و در پی تحلیل مؤلفه‌های آن‌ها برآمد. بی‌تردید درک تاریخ بدون در نظر داشتن پیش‌فهم‌ها و پیش‌انگاشت‌ها غیرممکن است و از همین رو، در باب واقعه واحد تاریخی می‌توان برحسب عوامل مختلف به شکل‌های متفاوت داوری کرد. برخی در پی اثبات شکوه و عظمت ایران باستان و نفی اسلام و عربیت برآمده‌اند و بعضی دیگر اسلام را بر صدر نشانده‌اند. بسیاری از سودجویان نیز برای انتفاع مالی یا کسب شهرت، دست به کتاب‌سازی یازیده و صحیح و سقیم را در هم آمیخته‌اند.

بررسی اجمالی کلان‌روایت تاریخ‌نگارانه نوین در ایران مؤید سیطره نهاد سیاست بر دیگر اجزای تاریخ ایران است. می‌توان این رویداد معرفت‌شناختی را محصول امری هستی‌شناختی در عرصه تاریخ ایران دانست و آن حاکمیت استبدادی نهاد سیاست و تفوق آن بر دیگر عناصر جامعه ایرانی است. تلاش شرق‌شناسان و ایران‌شناسان خارجی نیز علی‌رغم دستاوردهای کم‌نظیرشان حاوی اشکالاتی است که با توجه به بیگانه بودن آن‌ها با جامعه ایران امری طبیعی به شمار می‌رود، و البته باید در نظر داشت که به هر حال نگاه آن‌ها به تاریخ ایران نگاه ناظر بیرونی است. به هر روی، نتیجه تکرار آشنای سلسله‌ها و شخصیت‌هاست در کتاب‌هایی جسته و گریخته؛ البته نمی‌توان از برخی تلاش‌های ارزشمند و پُراج در حوزه تألیف و ترجمه کتاب‌های تاریخی یاد نکرد، اما بیشتر این آثار



در چارچوب‌های غیرمنعطف آکادمیک و مبتنی بر روش‌شناسی‌های مختلف علمی نگاشته شده‌اند و به لحاظ نثر و روش برای مخاطبان غیرمتخصص چندان جالب توجه نیستند. از همین رو بر آن شدیم، با نگاهی به ناکامی‌ها و کامیابی‌ها در عرصه نگارش و نشر آثار تاریخی برای مخاطبان غیرمتخصص، مجموعه‌ای جدید فراهم آوریم شامل بررسی سیر تحولات تاریخ ایران با نگاهی تازه و با اتکا بر منابع معتبر و روش‌های مقبول در پژوهش‌های تاریخی.

ویژگی اصلی تعریف‌شده برای این مجموعه که «تاریخ ایران، روایتی دیگر» نام گرفته، داشتن نگاهی همه‌جانبه، فرهنگی و انتقادی به رویدادهای تاریخ ایران در عرصه ایران فرهنگی است. ما بر این باوریم خوانش درست تاریخ می‌تواند موجب تحکیم هویت ملی، دوری از تندروری‌های قومیتی و مذهبی و سرانجام احتراز از یکسونگری‌های اسلامی/باستانی شود. به منظور دستیابی به این اهداف، تلاش کرده‌ایم تاریخ را نه به قصد ماندن در گذشته و نه برای تفاخر و تحقیر در حال، بلکه برای ساختن آینده‌ای روشن روایت کنیم.

## پیشگفتار

اگرچه امروزه دولت صفوی به درستی نخستین دولت کاملاً مستقل ایرانی-اسلامی دانسته می‌شود، واقعیت آن است که تشکیل این دولت «ملی» نه به یکباره، بلکه بر بستری از تلاش‌های مستمر و مداوم ایرانیان بلافاصله پس از سقوط دولت ساسانی تا قرن دهم ه.ق صورت گرفت. این تلاش‌ها گاه رنگ سیاسی به خود می‌گرفت و گاه صبغه فرهنگی-اجتماعی. از همان روزهای اول بعد از فتح مداین و اضمحلال دولت دیرینه ساسانی، گروهی از — به تعبیر امروزی — ملی‌گرایان ایرانی در اندیشه احیای شکوه گذشته و بازپس‌گیری تاج و تخت از دست‌رفته بودند؛ اندیشه‌ای که در عمل در شکل قیام‌ها و عصیان‌های ضداموی و ضدعباسی بروز یافت. این حرکت‌های قهرآمیز در آغاز اغلب به رهبری ایرانیان هنوز مسلمان‌نشده شکل می‌گرفت؛ عصیانگران مشهوری چون سنباد، استادسیس، به‌آفرید، بابک و مازیار و دیگران. اینان کسانی بودند که نه می‌توانستند روند روزافزون و فراگیر اسلامی شدن ایران را بپذیرند، و نه هرگز حاضر به پذیرش سیادت و قیادت سیاسی عربان بر ایرانیان بودند. پس مخالفت و مبارزه‌شان هم ضداسلامی بود و هم ضدعربی. اما از آن رو که اسلامی شدن ایران روندی بازگشت‌ناپذیر می‌نمود و به واقعیتی مسلم تبدیل شده بود، همه این دست شورش‌ها که قریب به اتفاق آن‌ها در دو سده نخست ه.ق یا کمی پس از آن روی داده بود به شکست انجامید و از سوی دستگاه خلافت عربی-اسلامی سرکوب شد و طبیعتاً نتیجه مساعد و مناسبی هم از هیچ یک از آن‌ها حاصل نگردید.

درست از همین منظر است که دو سده نخست ه.ق را ایرانیان در «سکوتی» سیاسی و نه فرهنگی-اجتماعی به سر بردند. شکست‌های متوالی قیام‌های ملی‌گرایانه سیاسی ایرانیان نامسلمان راه را بر حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان مسلمان هموار ساخت.

ایرانیان مسلمانی که تقدیر اسلامی شدن ایران را پذیرفته بودند و خود نیز تن به این تقدیر سپرده بودند نه تنها سکوت نکردند، بلکه در بسیاری از عرصه‌های علمی-فرهنگی و معرفتی جهان اسلامی صدایشان رسا و نفوذشان بسیار گسترده بود. بسیاری از چهره‌های درخشان معارف اسلامی از فقه و حدیث و تفسیر گرفته تا کلام و فلسفه، و از ادب و تاریخ گرفته تا طبیعیات و ریاضی و کیمیا و جغرافیا، ایرانیان مسلمان، فرهیخته و بلندآوازه بودند. بی‌تردید گروه این گروه از ایرانیان به اسلام فرصتی بی‌نظیر برایشان فراهم ساخت تا فرزاندگی و فرهیختگی ایرانی‌شان را جهانی سازند و از این منظر دین اسلام نقشی بسیار سازنده داشت. نقشی که سرانجام فصلی از «خدمات متقابل ایران و اسلام» را در عرصه‌های فرهنگی-اجتماعی و علمی رقم زد.

اما در عرصه سیاسی مشکل همچنان باقی بود. سرزمین بزرگ ایران در جغرافیای پهناور خلافت عربی-اسلامی مستحیل شده بود و دیگر نشانی از آن عظمت و بزرگی باستانی نداشت. به عبارت دقیق‌تر، ایرانیان دیگر شهروند ایران بزرگ تاریخی نبودند، بلکه عضوی بودند از جامعه پهناور اسلامی (از اندلس تا آن سوی ماوراءالنهر) که تحت سیطره خلفای عرب اموی-عباسی اداره می‌شد. این وضعیت باز هم جنبش‌هایی پدید آورد که دیگر ضداسلامی نبود، اما همچنان هدف و مقصودشان جدایی سیاسی-نظامی از دستگاه خلافت عربی-اسلامی بود؛ یعنی استقلال. این استقلال البته معنایی وسیع داشت، هم استقلال سیاسی و نظامی را در بر می‌گرفت هم استقلال فرهنگی (زبان و ادب و هویت ملی). از نظر فرهنگی نهضت شعوبیه بیش از دیگر جنبش‌ها شایان توجه است که گرچه مسلمانانی مؤمن بودند، اما از آن‌جا که بر طبق نص صریح قرآن<sup>۱</sup> برتری را نه در خون و نژاد بلکه در تقوی جستجو می‌کردند، با رفتارهای نژادپرستانه خلفای عرب به مخالفت برخاستند و در این میان آنچه بیش از همه چشمگیر بود تلاششان در حفظ هویت ملی و فرهنگی ایرانیان و مقاومت در برابر استحاله آن بود.

اما استقلال در معنای سیاسی داستانی دیگرگونه داشت. پس از شکست‌های مکرر و متوالی عصیان‌های ایرانیان نامسلمان، این‌گونه قیام‌ها (با ماهیتی ضداسلامی) برای همیشه کنار گذاشته شد و راهبردی تازه جایگزین آن گردید. این راهبرد تازه مبتنی بود بر

۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ / حجرات: ۱۳.

همکاری بسیار نزدیک با خلفای عباسی به قصد مشارکت در قدرت سیاسی دستگاه خلافت. نخستین تجربه عملی این راهبرد تازه، مشارکت بسیار مؤثر ابومسلم خراسانی در براندازی خلافت اموی و بنیان‌گذاری خلافت عباسی بود. اگرچه این مشارکت سرانجامی ناخوشایند داشت (قتل ابومسلم)، ایرانیان نشان دادند در آن شرایط زمانی و مکانی بهترین راه را برگزیده‌اند. فصل نخست اثر پیش رو توصیف و توضیحی است از مسیری که ایرانیان برای رسیدن به این نقطه پیموده بودند.

اما در گستره جغرافیایی ایران تاریخی، این خراسان بزرگ بود که پیشگام جنبش‌های استقلال‌طلبانه شده بود. در واقع دوری از مرکز خلافت عباسی آزادی عمل بیشتری در اختیار خراسان و خراسانیان گذاشته بود تا بتوانند این پیشگامی را به دست آورند. خراسان چه به لحاظ نیروی انسانی و چه ابزار و امکانات جغرافیایی و مادی، از بسیاری مناطق دیگر ایران زمین زمینه‌ای مساعدتر و مناسب‌تر داشت. توصیف و توضیح این زمینه‌های مساعد و مناسب در دومین فصل آمده است.

اما خراسان در سال‌های واپسین قرن دوم ه.ق کانون تحولاتی بود که در پیوند با تحولات سیاسی مرکز خلافت در بغداد، زمینه ظهور و بروز نخستین حرکت جدی استقلال‌طلبانه ایرانی را فراهم آورد. این حرکت را خاندان طاهری و سردودمان آن، طاهر بن حسین، رهبری می‌کرد. در واقع تصمیم هارون‌الرشید در تقسیم سرزمین‌های تحت سیطره اش میان دو فرزندش امین و مأمون و انتخاب مأمون در مقام ولیعهد امین سبب شد مأمون در مرو، مرکز خراسان، اقامت گزیند. رویارویی بعدی امین و مأمون بر سر جانشینی هارون، به نحوی نمادین رویارویی خراسانیان و بغدادیان تلقی شد. درست در همین نقطه است که پذیرش فرماندهی سپاه خراسان از سوی طاهر بن حسین، نخستین گام او در مشارکت مؤثر در ساخت قدرت خلافت عباسی پس از قتل ابومسلم به شمار می‌آید. از این رو، این اقدام او شاید به اقدام ابومسلم می‌مانست، اما مراقب بود به سرانجام او دچار نشود که نشد. در واقع طاهر از زادگاهش پوشنگ به بغداد رفته بود تا تاج و تخت امین را به مأمون واگذارد. اما پس از آن‌که به مقصودش رسید، پیش از آن‌که به سرنوشت ابومسلم گرفتار شود، از بغداد با فرمان حکومت خراسان به مرو بازگشت و پس از چندی در یک روز آدینه «خطبه» استقلالش از دستگاه خلافت عربی-اسلامی را قرائت کرد.

گزارش مبسوط رفتن طاهر از خراسان به بغداد و بازگشتن از بغداد به خراسان در فصل سوم آمده است.

تقدیر نبود طاهر پس از «خطبه» استقلال، پیامد جسارت و تهورش را در اعلام استقلال سیاسی به چشم خود ببیند. طاهریان اندکی بعد با مرگ او وارد دوره پس از طاهر شدند. طلحه پسر طاهر چندان درگیر مشکل بزرگ خوارج شد که ظهور و بروز شایسته‌ای نیافت، و شکوه طاهریان در عصر عبدالله پسر دیگر طاهر رقم خورد. عبدالله سال‌ها قبل همراه طاهر به بغداد رفته بود، اما با او به خراسان بازنگشت و در مقام فرماندهی لایق و کاردان در خدمت مأمون ماند. عبدالله که سال‌های متمادی در شام و مصر تجربه سیاست‌ورزی و حکومتداری اندوخته بود، پس از مرگ برادرش، طلحه، به خراسان آمد و با انتقال مرکز امارت، از مرو به نیشابور، حیاتی تازه به دولت طاهری بخشید و با «رسم‌های نیکو»یی که داشت، یاد و خاطره شهriاران گذشته ایرانی را زنده ساخت. روایت گذار طاهریان از مشکل خوارج در دوره طلحه و شکوه و عظمتشان در دوره عبدالله در فصل چهارم آمده است.

اما دولت طاهری، نظیر بسیاری از دولت‌ها و حکومت‌های دیگر فرازی داشت و فرودی. اگر دوره زمامداری عبدالله اوج قدرت دولت طاهری بود، مرگ او آغازی بود بر فرود و زوال طاهریان. طاهر، پسر و جانشین عبدالله، در دوره امارتش اشتباهاتی به‌ویژه در سیستان و طبرستان مرتکب شد که راه را برای زوال نهایی هموار ساخت. گذشته از این معضلات داخلی، دوره زمامداری طاهر بن عبدالله مصادف بود با پریشانی اوضاع دستگاه خلافت عباسی در بغداد. این پریشانی بیش از همه معلول قدرت‌گیری غلامان ترک و دخالت‌های گاه و بیگاه آنان در همه امور مرتبط با دستگاه خلافت حتی عزل و نصب خلیفه بود. بدیهی بود پریشانی اوضاع بغداد می‌توانست به میزان چشمگیری بر ثبات و پایداری امارت طاهریان هم مؤثر واقع شود.

این وضعیت نابسامان میراثی بود که به محمد بن طاهر واپسین امیر طاهری رسید. اوضاع پریشان بغداد و نیز شورش‌های مکرر طبرستان و سیستان، به علاوه شخصیت بی‌توجه و غافل محمد بن طاهر از جمله عواملی بود که به زوال نهایی امارت طاهریان انجامید. اما ضربه نهایی را یعقوب لیث صفاری وارد آورد. یعقوب، سرسلسله دودمان صفاریان سیستان،

در کنار غفلت و بی‌کفایتی امیر طاهری، گام‌های ترقی را یکی‌یکی برداشت و خیلی زود به رقیبی جدی و بزرگ برای امارت طاهری در نیشابور بدل شد. رقیبی که در رویارویی نه‌چندان دشوار و سخت، محمد بن طاهر را به تسلیم واداشت و با به بند کشیدن او مهر پایانی زد بر بیش از نیم قرن امارت طاهریان در خراسان. روایت فرود و سقوط دولت نیمه‌مستقل طاهری در خراسان بزرگ در پنجمین فصل کتاب آمده است.

اما گذشته از سیاست، اقتصاد و نظام، طاهریان از منظر فرهنگ و علم و ادب نیز حایز اهمیت فراوان‌اند. این اهمیت به‌ویژه در دورهٔ عبدالله بن طاهر بیش از هر زمان دیگری جلب توجه می‌کند. گویی او می‌خواست با انتقال مراکز علمی-تمدنی از بغداد به خراسان، بغدادی کوچک در خراسان بنا کند. البته تلاش‌های فرهنگی و ادبی دیگر امیران طاهری نیز خالی از اهمیت و توجه نیستند. توصیف این تلاش‌ها در ششمین فصل کتاب آمده است.

در آخر ضروری است یادآوری کنم که متن پیش رو به همت و با حمایت مدیر محترم انتشارات ققنوس به انجام رسیده است. در واقع پیشنهاد نخستین این پژوهش را دوست و همکار بسیار گرامی جناب آقای دکتر بهزاد کریمی مطرح کردند و بدون تردید با بیشترین حمایت‌ها از سوی ایشان نیز همراه بود. زحمت ویراستاری چندبارهٔ متن نیز بر دوش سرکار خانم پریسا صیادی ویراستار محترم انتشارات ققنوس بوده است. در این‌جا کمترین وظیفهٔ من سپاس و قدردانی از زحمات این عزیزان خواهد بود. با وجود این، مسئولیت همهٔ آنچه در متن کتاب آمده بر عهدهٔ مؤلف است.

در کنار همهٔ کمک‌های صمیمانه، بدون صبوری و شکیبایی همسر و فرزند خردسالم امکان به انجام رسیدن کار هرگز فراهم نمی‌گردید. بر خود لازم می‌دانم قدردان این صبوری و شکیبایی باشم.

امیرحسین حاتمی

فروردین ۱۳۹۷

## اسلام در ایران

ایرانیان در درازای تاریخ هزاران ساله خود تحولات و دگرگونی‌های سرنوشت‌ساز بی‌شماری پشت سر گذاشته‌اند. تحولاتی که هر کدام به سهم خود نتایج و پیامدهای مهمی به همراه داشتند. اما بی‌تردید اسلامی شدن ایران جزو بنیادی‌ترین تحولاتی بود که رخ داد؛ یک «دگرگونی بزرگ». تحولی که زندگی ما ایرانیان را در همه شئون سیاسی و نظامی تا اقتصادی و اجتماعی و بیش از همه مذهبی دچار تغییراتی ژرف و شگرف ساخت. این تغییرات چنان عمیق و بنیادی بود که تا اندازه زیادی پیوند ایرانیان را با دنیای باستانی خود گسست و جهانی تازه برای آنان آفرید. جهانی که در آن دیگر نه در مذهب و اجتماع مستقل بودند و نه در سیاست و حکومت. فرهنگ البته داستانی دیگرگونه داشت. ایرانیان در مواجهه با اعراب مسلمان شاید تنها قوم مغلوبی بودند که حتی پس از مسلمان شدن و از دست دادن استقلالشان، فرهنگ خود را از دست ندادند؛ فرهنگ به معنای زبان، ادبیات، خفیات، آداب، رسوم و ذهنیات ایرانی. این فرهنگ غنی میراث ایرانِ عصر ساسانی در اوج شکوفایی و بالندگی‌اش بود.

تاریخ ایران در عصر ساسانی یکی از درخشان‌ترین اعصار خود را از جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تجربه کرده است. به همین دلیل از این دوره تاریخی تصویری درخشان در منابع مرتبط ترسیم شده است. این تصویر درخشان تا اندازه زیادی به واقعیت نزدیک است، اما بازتاب دهه‌های پایانی این دوره باستانی نیست. در واقع پایان دوره ساسانی فاصله‌ای بسیار زیاد با شکوه و بالندگی این سلسله در دوره‌های میانی آن داشت. نظام سیاسی ساسانی در این سال‌های واپسین نه واجد آن شور و هیجان نخستین بود و نه دیگر انگیزه‌ای برای احیای عظمت هخامنشی داشت و نه عدالت انوشیروانی چندان برایش مهم بود. این نظام در این زمان از لحاظ ساختاری دچار مشکلاتی شده بود که

سقوطش را تا حد زیادی اجتناب‌ناپذیر کرده بود، در واقع علت اصلی سقوط ساسانیان را باید در ساختار قدرت آن جستجو کرد. این ساختار علاوه بر آن که قادر نبود در روابط میان نهادهای صاحب نفوذ تعادلی پایدار ایجاد کند، حتی نتوانست با تغییر و انجام اصلاحات، تعادل خود را حفظ کند. در حقیقت در حالی که اصلاحات و تغییرات انوشیروان برای حل آرام و به دور از خشونت مشکلات طراحی و اجرا می‌شد، اما چون با این اصلاحات ارکان نظام ساسانی هماهنگی و همسازی جدیدی از خود نشان نداد، کشمکش همچنان ادامه یافت و تعادلی جدید جایگزین نظم قبلی نشد و در چنین محیط نامطمئن، هم پادشاه و هم اشراف و شاهزادگان هر لحظه از توطئه‌های یکدیگر در هراس بودند. از سوی دیگر، تشکیل نیروی نظامی وابسته به دربار در دوره انوشیروان که برای حل بحران‌های داخلی و خارجی طراحی و سازماندهی شده بود، به مشکلی بزرگ تبدیل شد و به همراه سیاست دینی آنان، که مبتنی بر ترویج و تحمیل شریعت رسمی بود موجبات تخریب همه‌جانبه ساختار سیاسی ساسانیان را فراهم کرد. با این وصف، حتی اگر اعراب مسلمان هم نیامده بودند، دولت ساسانی هر لحظه محتمل بود با ضربه‌ای نه‌چندان سهمگین از پای درآید.

به همین سبب دولت ساسانی پس از انوشیروان، به رغم شکوه و عظمت ظاهری‌اش، به سرعت رو به زوال و پریشانی می‌رفت. در پایان سلطنت انوشیروان، ایران وضعی به شدت متزلزل داشت. سپاه یاغی و بخشی از روحانیت فاسد بود. فسادى که در سازمان روحانیت پدیدار شده بود، از قدرت و نفوذ موبدان برمی‌خاست. تشمت و اختلاف در عقاید و آرا پدید آمده بود و برخی از موبدان در ریا و تعصب و دروغ و رشوه غرق بودند. مزدک و پیش از او مانى برای آن که تحولی در اوضاع روحانی و دینی پدید آورند به تلاش‌هایی دست زدند، اما نتیجه‌ای نگرفتند. کار مزدک با مقاومت روحانیون و مخالفت سپاهیان مواجه شد و فتنه و تباهی به بار آورد. رأی و تدبیر انوشیروان که با خشونت بسیار همراه بود این فتنه را به‌ظاهر فرونشاند، اما عدالتی که در تاریخ و افسانه به او نسبت داده شده نیز نتوانست ریشه ظلم و ستم را برکند. از این رو، با مرگ او باز روحانیون و سپاهیان به وضع نابسامان گذشته بازگشتند.

سلطنت کوتاه هرمز با مخالفت روحانیون و سپاهیان به سر آمد و خسرو پرویز هم با آن که در جنگ‌ها به کامیابی‌هایی رسیده بود، اما اشتغال به عیش و عشرت او را از پرداختن و



انتظام بخشیدن به امور پریشان کشور بازداشت. جنگ‌های بیهوده‌ی او نیز با آن‌همه تجملی که گرد آورده بود، جز آن‌که خزانه‌ی مملکت را تهی کند نتیجه‌ای نداد. سلطنت خسرو پرویز هم دست‌آخر با قتل او به دست فرزندش، شیرویه، به پایان رسید. فتنه‌ای هم که دست شیرویه را به خون پدر آلوده ساخت، عمدتاً از نیرنگ روحانیون و سپاهیان بود. و از آن پس این دو طبقه پرنفوذ چنان سلطنت را بازیچه‌ی خویش کردند که دیگر از آن جز نامی نمانده بود. سرداران بزرگ سپاه، مانند شهربراز و پیروز و فرخ هرمزد همان راهی را پیش گرفتند که پیش از آن‌ها بهرام چوبین رفته بود، و هر یک چند صباحی تخت و تاج را غصب کردند. اردشیر خردسال پسر شیرویه، و پوران‌دخت و آذر‌میدخت را هم یارای آن نبود که با نفوذ و مطامع سرداران مقابله کنند. چند تن دیگر هم که بر این تخت سست و لرزان و بی‌ثبات نشستند، یا کشته شدند یا از تخت سلطنت به زیر کشیده شدند. یزدگرد و اسپین بازمانده‌ی تاجدار ساسانی نیز کاری از پیش نبرد و گرفتار سرنوشت شوم و بدفرجامی شد که دولت و مملکت ساسانیان را یکسره از میان برد. سپاهیان یاغی و روحانیون فاسد هم در اندیشه‌ی مملکت‌داری نبودند و جز سودجویی و کامرانی خویش اندیشه‌ای دیگر نداشتند. پیشه‌وران و کشاورزان نیز که بار سنگین مخارج آنان را بر دوش داشتند، سودی در حفظ این اوضاع برای خود نمی‌دیدند. بنابراین مملکت بر لبه‌ی پرتگاه رسیده بود و فقط ضربه‌ای کافی بود تا نظام سیاسی آن را به زیر بکشد. این ضربه را اعراب تازه‌مسلمان وارد آوردند. در همان زمان که ضعف و سستی نظام سیاسی، ایران عصر ساسانی را به مرز فروپاشی رسانده بود، ظهور دین جدید و پیام پیغمبر خاتم جانی تازه در شبه‌جزیره‌ی عربستان دمید و عرب جاهلی و متشتت را به راه آورد و منسجم کرد و در مسیر خودباوری انداخت. پیام دین جدید همه‌ی جهان را به برابری و نیکی و برادری فرامی‌خواند و از شرک و نفاق و جور و بیداد نهی می‌کرد. نه تنها اعراب جاهلی که زندگی‌شان مملو از جور و تطاول و شرک و فساد بود، بلکه ایران و روم نیز که رسم و آیین دیرینشان دستخوش اختلاف و تعصب روحانیان شده بود، در آن روزگار به چنین پیام تازه‌ای نیاز داشتند و آن را مژده‌ی رهایی تلقی می‌کردند. اما این پیام تازه، بیش از همه، عرب جاهلی را که از ناآگاه‌ترین و پراکنده‌ترین مردمان بودند، به سوی وحدت و تعالی کشانید.

گذشته از این، اسلام که عنوان دین و پیام تازه بود، از همان آغاز نشان داد قصد ندارد

در حصار تنگ و کوچک شبه جزیره باقی بماند. محمد (ص)، آورنده این دین تازه، پیامش را جهانی می‌دانست. به همین سبب او حتی پیش از آن که مکه و طائف را فتح کند و تمام شبه جزیره را مطیع سازد، به خسرو پرویز و هراکلیوس نامه نوشت و آن‌ها را به آیین خود فراخواند. زمانی که خسرو از خشم و نخوت نامه را پاره کرد، اعراب تازه مسلمان دریافتند که ابلاغ پیامشان به مردمان بیرون عربستان جز جنگ راهی دیگر ندارد. اما فتح مکه، رحلت پیامبر اسلام و درگیری‌های داخلی در دوره ابوبکر، شروع جنگ با ایران را نزدیک به یک دهه به تأخیر انداخت. اما با به خلافت رسیدن عمر بن خطاب، اوضاع برای اعراب بیش از هر زمان دیگر مساعد به نظر می‌رسید. اوضاع ایران آشفته‌تر و پریشان‌تر شده بود. یزدگرد سوم بر تخت نشسته بود، اما سپاهیان و موبدان از دسیسه‌چینی و شرانگیزی دست نکشیده بودند و آن قدر مشغول این امور بودند که متوجه خطر بیخ گوششان نبودند. سرداران مسلمان عرب که دین تازه انگیزه و توانشان را صدچندان کرده بود بین سال‌های ۱۵ تا ۲۰ ه.ق طی نبردهای متعدد (مهم‌ترینشان قادسیه و نهاوند) کار نظام ساسانی را یکسره کردند و ابتدا بر مداین مرکز ساسانی سیطره یافتند و سپس آهسته و پیوسته و شهر به شهر و روستا به روستا به داخل ایران پیش راندند. تا سه دهه بعد یعنی تا سال ۵۰ ه.ق تقریباً همه سرزمین‌های ایران تاریخی بجز چند ناحیه کوچک در گیلان و مازندران به دست اعراب مسلمان فتح شد و همزمان فرایند جایگزینی دین اسلام به جای آیین زرتشتی نیز تکمیل شد. شورش‌های متعدد مردمی هم نتوانست مانعی جدی بر سر راه تکمیل این فرایند ایجاد کند.

البته همه عوامل شکست سنگین ایرانیان از اعراب مسلمان و سرعت شگفت‌آور مسلمان شدن ایرانیان به جنبه‌های سیاسی محدود نمی‌شد. از نظر مذهبی و اجتماعی هم جامعه ایران آمادگی چنین رویدادی را داشت. گزارش‌هایی از وجود فرقه‌های مختلف زرتشتی در اواخر دوره ساسانی، نشان‌دهنده وجود تفرق و تشتت در این آیین رسمی است. همچنین شک و تردید در مورد عقاید موجود و بی‌میلی به باورهای کهن، از دیگر تغییرات مهمی بود که در نگرش مردم این دوره پدید آمده بود که خود حاصل برخورد افکار و نیز شرایط جدید بود. از سوی دیگر جریان‌های عقلی و فلسفی یونان در ادوار پایانی دوره ساسانی در اعتقادات کهن و رسمی بی‌تأثیر نبود. رواج روزافزون اندیشه



ایوان مداین، کاخ پادشاهان ساسانی در تیسفون که به تصرف اعراب درآمد.

زُرّوانی نیز که اعتقاد به جبر و تقدیر را در اذهان عمومی رسوخ می‌داد، به گونه‌ای بود که همراه با رشد تفکر بدبینی به دنیا، محتوای برخی از رساله‌ها و اندرزنامه‌های این دوره را به خود اختصاص داد. زهد و کناره‌گیری از دنیا نیز که نشانی از تأثیرات آیین‌های عرفانی بر مردم ایران بود، شور و هیجان نخستین را از میان برد و یأس و سرخوردگی را جایگزین آن کرد. اعتقاد به جبر و تقدیر چنان شیوع یافته بود که حتی در سخنان پادشاهی چون خسرو پرویز هم نشانی از آن یافت می‌شد.<sup>۱</sup>

در شریعت رسمی، بیش از اعتقاد و اندیشه، به اعمال و رسوم توجه می‌شد و مردم از گهواره تا گور درگیر مقررات دست و پاگیر مذهبی بودند و هر فرد در طول شبانه‌روز بر اثر اندک غفلت و بی‌توجهی دستخوش گناه و گرفتار پلیدی می‌شد. تصلب و قشری‌گری مذهب رسمی همراه با رسوم و آیین‌های خشک و خسته‌کننده که از احکام رنج‌آور و

۱. برای این سخنان بنگرید به محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۷۴۱ به بعد.

بیهوده سرشار شده و تأثیر خود را از دست داده بود، از دیگر اسباب گرایش به اسلام قلمداد شده که سادگی آیین و بی‌اعتبار کردن خون، تخمه و نژاد و امتیازات نیاکان از ویژگی‌های برجسته آن بود.

با وصف آنچه گفته شد گرویدن به اسلام در شهرهای آذربایجان، خوزستان و سیستان اغلب داوطلبانه و عاری از تحمیل بود. در آن نواحی، اسلام معمولاً در نتیجه فعالیت‌های مبلغان انتشار یافت که در میان خانواده‌ها و طایفه‌ها تبلیغ دینی می‌کردند. البته بیشتر مردم سیستان و آذربایجان به دلیل این‌که از مرکز خلافت دور بودند، توانستند تا واسط دوران عباسی زرتشتی بمانند. در این زمینه ما هیچ شاهدی از میزان گرایش به اسلام در جریان جنگ‌های ایران و اعراب در دست نداریم و همچنین شاهدی که نشان دهد لشکریان اسلام در دعوت مردم به دین اسلام اعمال فشاری کرده باشند، بنابراین گرویدن دسته‌جمعی زرتشتیان به اسلام نمی‌تواند معلول جبر و فشار مسلمانان بوده باشد، بلکه باید علت دیگری داشته باشد. علت تغییر سریع دین، در مورد مناطق شمال شرقی ایران، که در آن زمان از لحاظ فرهنگی نسبت به سایر مناطق این سرزمین برتری نسبی داشت، در درجه اول، کوشش برای حفظ موقعیت اجتماعی‌شان بوده است. علت دیگر آن نیز این بود که، با در هم شکستن شاهنشاهی ساسانیان، سازمان روحانیت، که با سلسله‌مراتب دقیق منظم شده بود، در هم ریخت و به دنبال آن نیز دین زرتشت که دین رسمی دولت بود رو به اضمحلال گذاشت، زیرا مقام صدارت آنان، که در برابر سازمان اداری اعراب اسماً وظیفه ریاست را عهده‌دار بود، دیگر هیچ‌گونه قدرت و مرجعیت دینی نداشت و کار عمده آن به جمع‌آوری وجوه محدود شده بود. سبب اصلی این ضعف آن بود که چون دین زرتشت در مقام دین رسمی دولت پیوسته از حمایت اساسی حکومت ساسانیان برخوردار بود، نتوانسته بود راه و روش استقلال و بی‌نیازی از پشتیبانی دولت را بیاموزد؛ برعکس کلیسای مسیحی در شرق که از دیرباز در نبرد با دولت روم شرقی یا دولت ایران، خود را به صورت یک دستگاه مستقل و مرجع نیرومندی در آورده بود و توانست پایدار بماند.<sup>۱</sup> به این ترتیب، آیین نو طبقات مختلف پیروان زرتشت را اندک‌اندک به اسلام جذب

۱. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۹، صص ۳۳۸-۳۳۹.